

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایت فقه الرضا:

روایت دومی که مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) در مکاسب به عنوان روایات عامه ذکر فرموده اند، روایتی است که از کتاب فقه الرضا است، فرموده اند «وفي الفقه المنسوب الي مولانا الرضا (ع)» در این کتاب فقهی که منسوب به حضرت رضا (ع) است، وارد شده: «اعلم یرحمک الله أن کل مأمور به علي العبادۃ و قوام لهم في أمورهم»، هر مأمور بهی (که مراد از این مأمور به، مأمور به اصطلاحی و فقهی نیست هر مأمور به) یعنی هر چیزی که مطلوب است، و هر آنچه مصلحت عباد است و امور عباد متقوم به آنها است «من وجوه الصلاح الذي لا یقیمهم غیره» از عناوین صلاحی که غیر از اینها نمی تواند قوام زندگی مردم باشد، سپس فرموده «مما یأکلون و یشربون و یلبسون و ینکحون و یملکون و یستعملون» یعنی در اکل، شرب، لبس، نکاح و ملک و هر چیزی که زندگی مردم متقوم به اینها است، این امور «فهذه کله حلال بیعه و شراؤه و هبته و عاریته»، بیع، شراء، هبه و عاریه آن حلال است. این یک قسمت روایت.

از آن طرف در ادامه می فرماید: «وکل امر یكون فيه الفساد مما قد نهی عنه من جهت اكله» هر چیزی که در اسلام از آن نهی شده، اکل، شرب، لبس، نکاح و امساک آن «بوجه الفساد مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر و الربا و جمیع الفواحش و لحوم السباع و الخمر و ما اشبه ذلک فحرام ضارّ للجسم و فساد للنفس»، هر چیزی که از آن نهی شده و فساد دارد، حرام است، از نکته ای که در ذیل این روایت وجود دارد استفاده می شود، که هر چیزی که در شریعت حرام است «ضارّ للجسم و فساد للنفس»، برای جسم انسان ضرر دارد و برای روح و جسم انسان فسادآور است. این هم یک روایتی است که امام (ع) به ما ضابطه داده اند، بر حسب این روایت، هر چیزی که قوام زندگی مردم به او است و از او نهی نشده، بیع، شراء، هبه، عاریه اش جایز است و هر چیزی که در آن فساد است و نهی به او تعلق پیدا کرده، بیع، شراء و تمام تصرفات در آن حرام است.

تذکر یک مطلب

قبل از این که سند این روایت را بررسی کنیم، نکته ای قابل ذکر است که این روایت به ظن خیلی قوی، اصطیاد و اقتباسی از همان روایت تحف العقول است، که قبلاً آن را بحث کردیم، فارق بین این روایت و روایت تحف العقول، فقط در همین ضابطه ای است که در آخر این روایت آمده است «ضارّ للجسم و فساد للنفس»، با قطع نظر از این ضابطه، انسان ظن متأخم به علم دارد که این روایت، روایت جدیدی نیست، همان مطلبی است که در روایت تحف العقول آمده، و اگر برای انسان چنین ظنی حاصل شد، اگر سند روایت هم درست باشد، این روایت نمی تواند به عنوان روایت دوم، برای فقیه مورد استدلال باشد، بلکه این همان روایت است و نمی تواند یک حجت و دلیل دوم باشد.

دو بحث عمده در روایت

عمده در این روایت این است که **اولاً**: این روایت که منسوب به امام هشتم (ع) است و در فقه الرضا آمده و اساساً آیا اسناد فقه الرضا به امام (ع) درست است یا نه؟ یعنی آیا بر حسب آنچه که ظاهر است، امام هشتم (ع) کتابی فقهی داشته اند و مطالب فقهی را در آنجا یا به خط خود و یا به دیگری فرموده اند نوشته اند؟ آیا می توانیم بگوییم این کتاب مربوط به امام هشتم (ع) است؟ این یک جهت.

ثانیاً: بر فرض این که این انتساب درست باشد، آیا این روایت قابلیت استدلال دارد یا ندارد.

بحث اول: منابع فقه الرضا

اما بحث اول: باید مقداری در مورد کتاب فقه الرضا صحبت کنیم - ممکن است در بحث رجال این را دیده باشید که بالاخره جزئیاتی که مربوط به کتاب فقه الرضا هست چیست؟ بنده به صورت اجمال، مطالبی عرض می کنم، تا یک آشنایی اجمالی با فقه الرضا پیدا شود - اولین مطلب، تاریخچه فقه الرضا است.

در تاریخچه فقه الرضا، دو منبع برای نقل وجود دارد؛ **یک منبع**؛ شخصی به نام قاضی سید امیر حسین است که این شخص ثقة، فاضل، محدث و معتبر عند العلما و الاصحاب است. ایشان به اصفهان سفر کرده و برای مرحوم مجلسی اول (مرحوم ملا محمد تقی مجلسی)، این کتاب (فقه الرضا) را، بعنوان هدیه آورده، به مرحوم مجلسی اول گفته است؛ که من در سال هایی که در مکه، مجاور بودم، عده ای از قلمی ها این کتاب را آورده و به من هدیه کردند، قلمی ها گفتند که این کتاب، مربوط به امام هشتم (ع) است، از آباء ما در قم به دست ما رسیده و ما این کتاب را برای شما که شخص محدثی هستید آوردیم، تا مطالب این کتاب را ببینید، (با توجه به این که آن زمان اینطور نبوده که کتاب را بدهند و بروند، بلکه هدیه به این معنی بوده، که کتاب را می دادند، شخصی که هدیه را می گرفت، از کتاب استنساخ می کرد، یک نسخه برای خودش می نوشت، دوباره کتاب را بر می گرداند.) مرحوم مجلسی اول هم یک نسخه از آن نسخه قاضی امیرحسین استنساخ کرده، این یک منبع.

منبع دوم: مرحوم نراقی در کتاب عوائد نقل می کند که یک نسخه از فقه الرضا به خط کوفی در خزانه رضویه بوده، و امام (ع) این کتاب را برای اهل خراسان نوشتند و نسخه ای به خط کوفی بوده که این را به مکه بردند، بعداً شخصی به نام مولا میرزا مقدس (مولا مقدس آقا میرزا محمد)، این را از خط کوفی به خط معمولی تبدیل کرده، بعداً گفته اند این نسخه خط کوفی که به مکه برده شده، در طائف مکتبه ای وجود دارد، که کتب مرحوم سید علی خان - شارح صحیفه سجادیه - در آنجاست و این کتاب، جزو کتب مرحوم سید علی خان می باشد.

این دو منبع برای این که این کتاب از کجا ظهور کرد. منابع کتاب فقه الرضا برای مراجعه عبارت است از: بحار الانوار، ج 1، ص 11، روضة المتقین، ج 1، ص 16، (روضة المتقین یک دوره فقه فارسی، شرح من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق می باشد، که مجلسی اول به فارسی نوشته است)، مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل، ج 3، ص 373 در فائده دوم از خاتمه، این را بحث کرده، مرحوم نراقی در کتاب عوائد الایام یک بحثی راجع به فقه الرضا دارند، مرحوم صاحب فصول در کتاب فصول - که زمانی از کتابهای درسی حوزه بود - در بحث ادله حجیت خبر واحد، به مناسبت، بحثی مربوط به فقه الرضا دارند. قابل ذکر است که در نسخه خزانه رضویه، مطلب اضافه ای دارد که در آن نسخه اول، که مربوط به قاضی امیر حسین هست، این مطلب نیست، آنجا نوشته شده، که امام هشتم (ع) این کتاب فقهی را برای محمد بن سکین (که در بعضی از نقلها تصحیح هم شده و نوشته اند احمد بن سکین، احمد بن سکین یا محمد بن سکین کسی بوده که در نزد امام هشتم (ع) خیلی مقرب بوده) نوشته اند. این راجع به تاریخچه اجمالی این کتاب.

بحث دوم: خصوصیات فقه الرضا

مطلب دوم: در خصوصياتي است که در این کتاب می باشد. بنده چهار خصوصیت را عرض می کنم، دقت بفرمایید؛
خصوصیت اول این است که کسی که کتاب فقه الرضا را ببیند، می فهمد آن کسی که این کتاب را نوشته، به فقه شیعه و روایات، احاطه فراوانی داشته، چون در این کتاب، هم فتاوا وجود دارد و هم روایات.

خصوصیت دوم: مؤلف این کتاب، عالم بر جمع بین روایات متعارضه بوده و بر موازین و وجوه جمع بین روایات متعارضه، بسیار مطلع بوده.

خصوصیت سوم این است که، اگر این کتاب فقه الرضا از نظر سندی برای ما قابل اعتماد باشد، وافی به حل کثیری از مسائل فقهیه است، چون برای بسیاری از احکام فقهی، هیچ دلیلی نداریم، فتاوی بین فقهای قدیم وجود داشته که برای آن فتاوا دلیلی پیدا نمی کنیم، مگر این که در این کتاب فقه الرضا آمده، یعنی اگر فقه الرضا برای ما معتبر باشد، مستند بسیاری از فتاواي فقهای گذشته برای ما حل می شود.

خصوصیت چهارم این است که: وقتی به کتب صدوقین یعنی پدر و پسر(علي بن محمد بن حسین بن بابویه قمي که پدر شیخ صدوق می باشد و پسر او)، مراجعه می کنیم، از کتاب های اینها استفاده می شود که این فقه الرضا در نزد صدوقین موجود بوده، برای این که بسیاری از عبارات کتاب صدوقین با فقه الرضا مطابقت دارد، یعنی استفاده می کنیم که اولاً: این کتاب فقه الرضا در نزد صدوقین بوده، ثانیاً: بر این کتاب اعتماد داشته اند، حتی می بینیم گاهی اوقات صدوقین بر خلاف بعضی از روایات صحیحہ فتوایی داده اند، وقتی تفحص می کنیم می بینیم که مستندی در فقه الرضا بوده که اینها آن مطلب را حتی بر روایات صحیحہ مقدم کرده اند. این هم بعضی از خصوصياتي که در این کتاب بوده است.

بحث سوم: اعتمادکنندگان بر فقه الرضا

مطلب سوم: چه کسانی بر فقه الرضا اعتماد کرده اند؟ این کتاب فقه الرضا – همان طوری که عرض کردیم – تقریباً تا زمان مجلسی اول مجهول بوده، اصلاً کسی از چنین کتابی خبر نداشت، یا قمي ها آورده اند یا از خزانه رضویه به مکه رفته، بعداً مجلسی اول متوجه شده، لذا قبل از مجلسی اول، که اصطلاحاً می گوئیم در طبقه متوسطه از فقها، مطرح نبوده، اما از آن زمان به بعد، مجلسیین (مجلسی اول و دوم)، به این کتاب اعتماد کرده اند.

بعد از مجلسیین، فاضل هندی صاحب کشف اللثام به آن عمل کرده، البته قبل از مجلسیین هم، صدوقین، فاضل هندی، سید بحر العلوم، صاحب کتاب حقائق، صاحب ریاض (که ریاض واقعاً کتاب فقهی بسیار خوبی است و حتماً با کتاب ریاض مأنوس باشید)، صاحب لوا، شیخ مفید در مواردی از کتاب مقنعه (مقنعه مال صدوق است و مقنعه مال مرحوم شیخ مفید)، شهید در زکری فرموده اصحاب ما به کتاب شرایع علی ابن بابویه عمل می کنند، این علی بن بابویه پدر صدوق است، علی ابن بابویه کتابی به نام شرایع دارد، این شرایع، مورد اعتماد فرزندش صدوق و دیگران می باشد، آن گاه شهید در کتاب زکری فرموده؛ اصحاب و بزرگان ما به کتاب شرایع علی ابن بابویه عمل می کنند، برای این که مرجع این کتاب شرایع، همین فقه الرضا است، صدوق که مقلد پدرش نبوده، صدوق وقتی در کتاب من لا یحضره الفقیه به کتاب پدرش می رسد، می گوید: «وقال ابو فی رسالته»، «عن ابي فی رسالته» این رسالته، یعنی شرایع که پدر صدوق نوشته، و صدوق خودش یک اهل نظر بوده، این طور نبوده که مقلد باشد، بنابراین، اینها افرادی هستند که به این کتاب عمل کرده اند.

پس تاریخچه را گفتیم، بعضی از خصوصيات کتاب را هم گفتیم، افرادی را که به این کتاب عمل کرده اند را بیان کردیم. اکنون

که این سه نکته روشن شد، بالاخره این کتاب از کیست؟ در این که مؤلف این کتاب کیست، سه نظریه بین علما وجود دارد: **نظریه اول** این است که افرادی مثل صدوقین و مجلسیین می گویند: این کتاب تألیف خود امام علی ابن موسی الرضا(ع) است و ممکن است بعضی ها را خود حضرت به خط مبارک خویش نوشته اند و بعضی از قسمت های آن را فرموده اند دیگری نوشته، اما تألیف خود حضرت می باشد. **قول دوم** این است که این کتاب، همان کتاب شرایع علی بن بابویه است. **قول سوم** این است که شخصی هست به نام **محمد بن علی شلمغانی**، معروف به ابن ابی عزافر یا عزافر، این **محمد بن علی شلمغانی**، کتابی به نام کتاب التکلیف دارد، می گویند این فقه الرضا، همان کتاب التکلیف محمد بن علی شلمغانی می باشد. این سه نظریه که مرحوم سید حسن صدر، صاحب کتاب تأسیس الشیعه این قول سوم را اختیار کرده.

قول اول در مؤلف کتاب

اجمالاً بعضی از نکات این اقوال را عرض کنیم: **اما قول اول**: قول اول این است که بگوییم این کتاب، تألیف علی بن موسی الرضا(ع) است، چرا؟ برای این که قاضی امیرحسین که یک مرد ثقه، محدث و عالم بوده، شهادت داده به این که این کتاب را قمی ها نزد من آوردند و این کتاب مال علی ابن موسی الرضا(ع) است. قاضی امیر حسین به مرحوم مجلسی گفته، در این کتاب هم خط امام(ع) وجود دارد و هم خطوطی از اجازات علما، در زمان قدیم چنین بوده که هر عالمی به شاگرد خودش اجازه می داد کتاب های روایی را برای دیگری نقل کند، اکنون این طور بگوییم که: قاضی امیرحسین از این خط و خطوطی که در کتاب بوده یا از راه های دیگر، علم پیدا کرده به این که این کتاب مال امام(ع) است و شهادت داده به این که «**هذا الكتاب لعلی بن موسی الرضا(ع)**»، اگر ادله حجیه خبر واحد شامل این شود، این خبر حجت می شود، وقتی حجت شد پس بگوئیم که این کتاب، مال حضرت بوده.

نقد قول اول:

جواب این وجه خیلی روشن است، چون این که قاضی امیرحسین علم پیدا کرده، علم او که برای ما حجت ندارد، قاضی امیرحسین از چه راهی علم پیدا کرده؟ از این که این خط، خط امام است؟ اگر ما آن خط را ببینیم شاید برای ما علم حاصل نشود، به عبارت اخری، ادله حجت خبر واحد شامل خبر حدسی نمی شود، اگر انسان چیزی را عن حس دید، مثلاً دید که زید عمرو را زد، آمد خبر داد، اینجا ادله شاملش می شود، ادله حجت خبر واحد، در اخبار حسیه است، قاضی سید امیرحسین خودش که ندیده امام(ع) بفرماید این کتاب از من است، بلکه از راه هایی علم پیدا کرده، پس مستند قاضی حدس است و حدس مشمول ادله حجت نمی شود.

ان قلت: شما وقتی می گوید امیرالمؤمنین(ع) شجاع بوده، شجاعت که امری دیدنی نیست، یا این که می گویند فلانی عادل است، عدالت که دیدنی نیست، چطور ادله حجت خبر واحد در این گونه امور مثل شجاعت، سخاوت و عدالت جریان دارد؟ **جواب این است** که: این گونه امور، اموری است که مقدمات حسیه ای دارد که بین آن مقدمات و این نتیجه، ملازمه عادیّه برقرار است، یعنی وقتی می بیند که در یک جنگ، حضرت در مقابل صد نفر قرار گرفته و به آنها هجوم برد، این را برای هر کسی که نقل کنند، از این مقدمات برای او هم علم به وجود می آید، در عدالت، انسان می بیند کسی نمازش را می خواند، دروغ نمی گوید، غیبت نمی کند، تهمت نمی زند، آن گاه می گوید: فلانی عادل است. اما در این کتاب، فقط قاضی امیر حسین هست و همین خطوط .

ان قلت: در بعضی از عبارات، همان طوری که مرحوم حاجی نوری در مستدرک آورده، قاضی امیرحسین به مرحوم مجلسی اول چنین می گوید: قمی ها (یک دفعه چند نفر از قمی ها، حتی در بعضی جاها شده 2 نفر از قمیین) آمده اند شهادت داده اند

که این کتاب مال علی بن موسی الرضا(ع) است. یعنی اعتماد قاضی سید امیرحسین بر بینه بوده نه بر مسأله حدیثی.

جواب این است که، اولاً: اینجا یک اشتباهی مرحوم حاجی نوری در مستدرک کرده، ما وقتی به عبارت مجلسی اول در روضه المتقین مراجعه می کنیم، این طور نیست که قاضی بگوید آن دو نفر قمی ها آمدند شهادت دادند، بلکه می گوید دو نفر از قم آمدند و کتاب را آوردند، اما ندارد که این دو نفر شهادت دادند به این که این کتاب مال علی بن موسی الرضا(ع) است. ثانیاً: آن دو نفر که بودند و چه گفتند؟ آن دو نفر گفتند این کتاب از آباء ما به دست ما رسیده است. آباء اینها چه کسانی هستند؟ موثق بودند یا موثق نبودند؟ خود آن دو نفر چطور؟ البته در مورد آن دو نفر خود قاضی امیرحسین می گوید: شیخین ثقتین، سلمنا که آن دو نفر خودشان موثق بودند، اما آبائشان چطور؟ قاضی آنها را که نمی شناخته و اینها از آن آباء نقل می کنند، بنابراین به اعتبار این که اینجا بینه هم بوده، نمی توانیم اعتماد کنیم.

احتمال وثوق به صدور کتاب

نکته ای که وجود دارد این است که در این کتاب یک عباراتی وجود دارد که ممکن است بگوئیم آن عبارات برای ما اطمینان می آورد که این کتاب از امام(ع) است، چرا؟ در اول کتاب می گوید: «يقول عبدالله علي بن موسي الرضا»، در بعضی از تعابیر دارد «نحن معاشر اهل البيت»، در بعضی از جاها دارد «امرني ابي» که اشاره می کند به امام کاظم(ع)، تعبیر به عالم می آورد، چون امام کاظم(ع) معروف به عالم بوده، در بعضی از تعابیر دارد «جدنا امير المؤمنين(ع)» تعبیر به جدنا دارد، آیا این تعابیری که در کتاب وجود دارد «يقول عبد الله علي ابن موسي الرضا» «جدنا» «معاشر اهل البيت»، نمی تواند قرینه باشد که این کتاب مربوط به امام(ع) است؟

ردّ احتمال وثوق به صدور

مرحوم آقای خویی در کتاب مصباح الفقاهة، ج 1، صفحه 34، دو جواب داده اند، جواب اول: از آنجا که مؤلف این کتاب برای ما مجهول است، برای احتمال کذب دافعی نداریم. ثانیاً: می فرماید ممکن است یکی از رجال علوی، رجال سادات و کسی که از ابناء اینها است این کتاب را نوشته باشد، مگر آنها نمی توانند بگویند «نحن معاشر اهل البيت» کسی که مثلاً نوه امام کاظم(ع) است بگوید: «نحن معاشر اهل البيت» «جدنا» «عن ابي» و ابي را هم به امام کاظم(ع) اشاره کند. احتمال این که یکی از رجال علوی این را نوشته باشد وجود دارد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ
بَرَكَاتُهُ.